

تاریخ دریافت: ۹۶/۳/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۰/۱۴

شکل‌شناسی راوی در حکایات کرامت‌های عرفانی

مهدی رضایی^۱

عزیزه نیدی^۲

چکیده:

حکایات کرامات، روایاتی است که کارهای خارق‌العاده اولیا را بیان می‌دارد. حجم زیادی از تذکره‌های صوفیانه به ذکر حکایاتی در باره کرامات اولیا اختصاص یافته است. این روایات جایگاه ویژه‌ای در ادبیات عرفانی دارد و تمام ویژگی‌های یک روایت خوب از جمله ساختار را داراست. ساختارگرایی، تحلیلی است که به ساختار و مناسبات درونی اجزاء یک اثر ادبی یا هنری می‌پردازد. یکی از عرصه‌های تحلیل ادبی ساخت گرا، عرصه روایت‌شناسی است. روایت‌شناسی در پی کشف زبان و قواعد پنهان روایت‌هاست. یکی از اصولی که روایت‌شناسان ساخت گرا به آن می‌پردازند، شکل‌شناسی راوی است. این که راوی کیست؟ چگونه روایت را مطرح می‌کند؟ از چه جایگاهی داستان را تعریف می‌کند و غیره. این مقاله تلاش دارد، با استفاده از روش‌های توصیفی و تجزیه و تحلیل ساختارگرایی، شکل‌شناسی راوی را در حکایات کرامات: طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری (۵ و ۴ ه. ق.)، اسرارالتوحید محمد بن منور (۵ و ۴ ه. ق.)، تذکره‌الاولیاء عطار نیشابوری (۷ و ۶ ه. ق.)، نفحات الانس جامی (۹ ه. ق.) و طرائق الحقائق معصوم علی شاه (۱۴ و ۱۳ ه. ق.) مشخص نماید. این بررسی بر اساس نظریات روایت‌شناسان ساخت گرا و با نگرش به ادبیات عرفانی صورت پذیرفته است. پژوهش نشان می‌دهد که در حکایات کرامت‌های عرفانی، راوی، شخصی متعین و مجزا از نویسنده است. او می‌تواند شناس یا ناشناس، دانای کل نامحدود یا محدود و دید درونی یا بیرونی داشته باشد، اما نقل قول‌هایش مستقیم است و زمان، ضمائر و رنگ و بوی شخصیت را دارد.

کلید واژه‌ها:

راوی، حکایات کرامات، روایت‌شناسی ساخت گرا.

^۱ - دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سلمان فارسی کازرون، ایران. نویسنده مسئول: m.rezai@yahoo.com

^۲ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سلمان فارسی کازرون، ایران.

پیشگفتار

داستان‌های کرامات عرفانی را غالباً در قالب حکایت نوشته‌اند. در تعریف حکایت عنوان شده: «حکایت، از نظر لغوی، واژه‌ای عربی و از ریشهٔ حکمی است؛ یعنی نقل کردن مطلب یا داستانی، داستان، قصه، سرگذشت.» (فرهنگ معین: ذیل واژه)، هم‌چنین در کتاب انواع ادبی آمده است: «حکایت به نوعی داستان و غالباً مختصر، واقعی یا ساختگی گفته می‌شود که در میان مردم شهرت یافته و نویسندگان و شاعران، از آن برای ایضاح مطلب و مقاصد خود یا به منظور زیبایی و قوت بخشیدن به کلامشان سود می‌جویند، چون پایهٔ سخن در حکایات بر بیان حکمت و پند و اندرز به نحوی موجز و مختصر مبتنی است، بدین جهت در توجیه مسائل دینی، عرفانی، اخلاقی و... از حکایات آموزنده استفاده می‌شود.» (رزمجو، ۱۳۷۲: ۱۷۹)

حکایت‌های کرامات عرفانی، در درجه اول، یک روایت محسوب می‌شود. امروزه منتقدان ادبی، روایت‌ها را از دیدگاه‌ها و جنبه‌های گوناگون مورد بررسی قرار می‌دهند. از آن جمله ساختارگرایان و روایت‌شناسان برآنند تا نظام قواعد حاکم بر روایت‌ها را توصیف کنند. آنان معتقدند که «ساختارگرایی علاوه بر تحول در بررسی شعر، در بررسی داستان نیز انقلابی پدید آورد و در حقیقت دانش ادبی را به نام روایت‌شناسی بنیان نهاد... که به تحقیق و بررسی در زمینه تحلیل روایت و به ویژه اشکال روایت و انواع راوی می‌پردازد.» (ناظمیان، ۱۳۹۳: ۱۱۷)

اصولاً در روایت با دو عنصر مهم سر و کار داریم، راوی که ماجراها و حوادث را بازگو می‌نماید و ماجراها و حوادث که از توالی آن‌ها، روایت به وجود می‌آید. یک داستان را به شیوه‌های مختلف می‌توان روایت کرد. جاناناتان کالر در کتاب بوطیقای ساخت گرا نوشته است: «در این ادعا که یک اثر ادبی هم داستان است و هم روایت، به طور شهودی صحیح است؛ مثلاً در کتاب تمرین‌های سبک اثر ریموند کونو می‌بینیم که یک داستان را در آثار مختلف، به نمود و نه شکل مختلف روایت کرده‌اند.» (کالر، ۱۳۸۸: ۲۷۸)

یکی از جنبه‌هایی که روایت‌شناسان ساخت گرا به آن توجه داشته‌اند، شکل‌شناسی راوی است. مسلماً راوی، نقشی مهم و تعیین‌کننده را در روایت‌ها ایفا می‌کند، زیرا با گفته‌های اوست که روایات شکل می‌گیرد. روایت‌شناسان ساخت گرا، هویت و نقش راوی را از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی قرار می‌دهند و بیان می‌دارند: «راوی است که اصولی را که بر پایهٔ آن‌ها داوری‌های ارزشی صورت می‌گیرند، تجسم می‌بخشد. اوست که اندیشه‌های شخصیت‌ها را از ما پنهان می‌دارد

یا آن‌ها را بر ما آشکار می‌کند... بدون راوی، هیچ روایتی وجود ندارد.» (تودوروف، ۱۳۹۲: ۷۲-۷۱)

تعیین و تشخیص راوی یا به عبارتی شکل‌شناسی راوی یک اصل نوظهور در ساخت گرایشی نیست، بلکه «از زمان افلاطون، روایت و شیوه‌های مختلف آن و چگونگی تأثیرش بر خواننده مورد توجه منتقدان بوده است. در دوران باستان، استادان علوم بلاغت عمدتاً دو شیوه روایت می‌شناختند: روایت ساده و تقلید (محاکات)...» (اخوت، ۱۳۷۱: ۸۷) نویسنده، در توضیح مطلب فوق، نقل قولی از افلاطون ذکر می‌کند، بدین مضمون؛ در روایت ساده، نویسنده یا شاعر، شخصیت خود را مخفی نمی‌کند، بنابراین در حکایات او تقلید یافت نمی‌شود، ولی در محاکات، نویسنده، سبک گفتار کسی را که به عنوان ناطق معرفی می‌کند، تقلید می‌نماید. در کتاب‌های روایت‌شناسی ساخت گرا از جمله: «بوطیقای ساختارگرا» اثر تزوتان تودوروف و «دستور زبان داستان» نوشته احمد اخوت، از نقش ساختاری راوی بحث شده است. هم‌چنین در روایت‌شناسی عرفانی، نویسندگان و مؤلفین تلاش داشته‌اند در ضمن پرداختن به عناصر داستان، نقش راوی را نیز در حکایات صوفیانه بررسی نمایند از جمله: کتاب «ساختار داستانی حکایت‌های عرفانی» اثر قدسیه رضوانیان و مقاله «درآمدی بر داستان گویی صوفیانه، قصه‌های کرامت» نوشته علی اصغر ارجی. در این مقاله تلاش می‌شود تا با تجمع نظرات مختلف روایت‌شناسان و نگرش ویژه به روایات صوفیانه، الگوی تقریباً جامعی برای شکل‌شناسی راوی در حکایات کرامات عرفانی ارائه گردد.

در شکل‌شناسی راوی باید مشخص شود: راوی چه کسی است؟ متعین است یا غیر متعین؟ شناس است یا ناشناس؟ غایب است یا حاضر؟ چه قدر از واقعیت آگاه است؟ چه اطلاعاتی را قادر است به خواننده بدهد؟ من نویسنده با من قهرمان چه تفاوتی با هم دارد؟ آیا راوی دید درونی یا بیرونی دارد، آیا نقل قول‌های راوی مستقیم است یا غیر مستقیم؟ و ...

راوی‌شناس و ناشناس

داستان‌های عرفانی را نویسندگانی به رشته نگارش درآورده‌اند که به اذعان خودشان مطالب را از روایانی شناس یا ناشناس گرفته‌اند. اکثر نویسندگان این گونه آثار، در ابتدای حکایت، نام راوی را ذکر می‌کنند و اگر راوی حکایت نامشخص باشد، با عبارت نقل کرده‌اند، آورده‌اند و... داستان خود را شروع می‌نمایند. از این جهت ساختار داستان‌های عرفانی به گونه‌ای است که ابتدا سخن از راوی و روایان به میان می‌آید.

اگرچه وجود راوی از اجزاء اصلی هر روایت است ولی نظریه پردازان روایت، از دو نوع راوی متعین و نامتعین هم نام برده‌اند. برای نوع اول گفته شده: «نظریه‌هایی که معتقدند راوی وجودی حقیقی دارد و دارای هویت است. معتقدان به این نظریه می‌گویند: راوی فردی است که روایتی را

نقل می‌کند و واقعاً در داستان حضور دارد.» (اخوت، ۱۳۷۱: ۸۹) و نوع دوم این گونه تعریف شده: «نظریه پردازانی که راوی را دارای تعیین نمی‌دانند، برای مثال رولان بارت هنگام بررسی داستان سارازین بالزاک می‌پرسد: در اینجا چه کسی سخن می‌گوید و بعد خودش جواب می‌دهد: متن سخن می‌گوید. البته مقصود بارت این نیست که داستان بالزاک فاقد راوی است بلکه می‌خواهد بگوید که نویسنده مسئولیت کامل را بر عهده ندارد و خود راوی هم دارای تعیین نیست.» (همان: ۹۰-۸۹) با توجه به این که روایان داستان‌های عرفانی، متعین هستند، بنابراین در اینجا فقط در مورد شناس و ناشناس بودن آن‌ها و سلسله و تعدد روایان بحث می‌شود.

راوی‌شناس در حکایات کرامات عرفانی: اکثر حکایات کرامت طبقات الصوفیه، با ذکر نام راوی یا شیخ الاسلام آغاز گردیده و این امری کاملاً مشهود است: «بو عبدالله خفیف گوید: در آن سرای کی وی را باز داشته بودند، سرای خلیفه چند فرسنگی، حلاج بند داشت و طهارت کرد. روستره وی با دیگر سوی سرای بود، وی هم چنان از دیگر سوی دست فراز کرد و روستر بر گرفت.» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۰: ۳۲۲)

هم چنین، حکایتی دیگر از آن کتاب، این گونه شروع گردیده است: «شیخ الاسلام گفت که کاکه بوالفارس کرمانشاهی کس فرستاده به شیخ بوالعباس که در اینجا قحط افتاده است، دعایی کن. شیخ سبب آنجا فرستاد. باران آمد و قحط برخاست. از دوست نشان و از مرید جان.» (همان: ۳۱۱-۳۱۰) اگرچه بسیاری از حکایات طبقات الصوفیه با ذکر عبارت «شیخ الاسلام گفت» شروع گردیده ولی همان گونه که در مقدمه این کتاب تصریح شده، راوی اصلی حکایات، اشخاص دیگری هستند. «طبقات الصوفیه فارسی شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی، مبتنی است بر طبقات الصوفیه سلمی که گویا شیخ الاسلام مطالب آن کتاب را به حذف اسناد و عنعنه در مجالس تذکیر و تدریس خویش املا فرموده و یکی از شاگردان آن را می‌نوشت. بنابراین، این کتاب مستقیماً اثر خامه و نگاشته شیخ الاسلام نیست و مانند بسا کتاب و رسائل دیگر از امالی شیخ است.» (همان: ۱۲)

راوی‌شناس در اسرارالتوحید نیز کاربرد فراوان دارد، تنها تمایز روایان‌شناس در این کتاب این است که نویسنده، نه تنها روایان را نام می‌برد، بلکه تعدادی از آن‌ها را به جهت اهمیت روایاتشان یا مقاصد دیگر، اندکی نیز معرفی می‌نماید. «پیر احمد صاحب سر استاد امام بوده است، قدس الله ارواحهما، و مردی سخت بزرگ بود. گفت:...» (محمد بن منور، ۱۳۷۱: ۷۷)

«خواجه حسن مؤدب که خادم خاص شیخ ما بود حکایت کرد...» (همان: ۶۸)
 «خواجه ابوبکر مؤدب، ادیب فرزندان شیخ و مرید خاص شیخ ما بود. او گفت...» (همان: ۱۶۹)

در ابتدای یکی از حکایات تذکره‌الاولیاء آمده است: « احمد حواری گفت: ابن سماک بیمار شد. من قاروره او به طیب بردم و آن طیب ترسا بود... ». (عطار نیشابوری، ۱۳۷۲: ۲۸۶-۲۸۵) نظیر حکایت فوق در تذکره‌الاولیاء عطار نیشابوری، اندک است و در واقع اکثر قریب به اتفاق حکایات تذکره‌الاولیا از قول راویان ناشناس و نامعلوم روایت شده است، مؤلف کتاب علت این امر را این گونه بیان می‌دارد: «و اسانید نیز بیفگندم و سخن بود که در یک کتاب نقل از شیخی بود و در کتابی از شیخی دیگر». (همان: ۵)

راوی معلوم در حکایتی از نفحات الانس جامی این گونه معرفی شده است: «کهمس الهمدانی، رحمه الله، گفته است که وقتی در مسجد آدینه شدم. زیاد را دیدم در محراب نشسته و دعای استسقا می‌کند. هنوز دعا به آخر نرسیده بود که باران چنان بگرفت که به خانه باز نتوانستم آمد». (جامی، ۱۳۷۰: ۸۶)

صاحب کتاب نفحات الانس که به اذعان خودش، کتاب را در تکمیل طبقات الصوفیه نوشته است، بسیاری از حکایت‌ها را به نقل از شیخ الاسلام و یا راویان معلوم نوشته است. «الحق آن کتابی است لطیف و... اما چون به زبان هروی قدیم که در آن عهد معهود بوده وقوع یافته... و از ذکر شیخ الاسلام و معاصران از وی خالی است. بارها در خاطر این حقیر می‌گشت که به قدر وسع و طاقت در تحریر و تقدیر آن کوشش نماید... داعیه قدیم صورت تجدید یافت و دغدغه سابق سمت تقویت و تأکید پذیرفت». (همان: ۲)

راوی ناشناس در حکایات کرامات عرفانی: نویسندگان تذکره‌ها، حکایات کرامت را با اشاره به راوی شروع می‌کنند و زمانی که راوی نامشخص باشد، معمولاً با آوردن عبارات: آورده‌اند، نقل کرده‌اند و... به راوی یا راویان ناشناس اشاره دارند. حتی برای حکایات بدون نام راوی و یا عبارات: آورده‌اند، نقل کرده‌اند و... نیز می‌توان یک یا چند راوی را در تقدیر، مد نظر داشت.

در ابتدای یکی از حکایات‌های کرامت اسرارالتوحید آمده است: «آورده‌اند که چون شیخ ما ابوسعید، قدس الله روحه العزیز، به نیشابور شد...». (محمدمبن منور، ۱۳۷۱: ۷۵-۷۴) «هم در این وقت که شیخ ما ابوسعید، قدس الله روحه العزیز، به نیشابور بود...». (همان: ۱۰۲) «چون شیخ ما به نیشابور بود...». (همان: ۱۰۳)

«درویشی بود، در نیشابور او را عظیم به دنیا میلی بود و پیوسته چیزی جمع می‌کردی و...». (همان: ۱۰۴)

اکثر حکایات کرامت تذکره‌الاولیا، با عبارت «نقل است» شروع گردیده؛ یعنی همان گونه که پیشتر نیز بیان گردید، غالب راویان در این کتاب ناشناس هستند. «نقل است که روزی تنها در راهی

می‌رفت و الله الله می‌گفت...» (عطار نیشابوری، ۱۳۷۲: ۱۶)

«نقل است که او پیوسته وام کردی و به درویشان دادی. تا وقتی جهودی گفت: قرضی چند بر تو دارم. [بازده]...» (همان: ۲۸۹)

«نقل است که پیرزنی پیش جنید آمد و گفت: پسرم غایب است. دعایی کن تا باز آید...» (همان: ۴۳۱)

راوی ناشناس در این حکایت نفاتح الانس جامی، با عبارت گویند که... معرفی شده: «گویند که در میان مریدان وی جوانی بود امرد، از شیخ سهل درخواست محاسن کرد. گفت: دست فروگیر تا چند می‌خواهی. جوان دست فرو گرفت، محاسنی نیکو به دستش درآمد.» (جامی، ۱۳۷۰: ۶۷)

کاربرد راوی ناشناس در حکایت کرامتی از طرائق الحقائق: «نقل است که او را نگینی بود، در دجله افتاد، دعایی می‌دانست آزموده برخواند، آن دعا را و نگین را در میان کتاب خویش بازیافت.» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۵۱۴)

سلسله روایان

گاهی در ابتدای حکایات کرامات به نام دو یا چندین راوی بر می‌خوریم، مثلاً درباره احوال یکی از مشایخ آمده است: «شیخ الاسلام گفت که بوعثمان نصیبی گفت که اسد نصیبی گفت که شبلی گفت که دست به سر با یعقوب میدان فرود آوردم، در آن وقت که به مصر می‌شدم. گفتم: جبرک الله، هیچ موی نبود بر تن وی که نگفت آمین.» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۰: ۲۰۲)

«شیخ بوالعباس نهاوندی گوید که استاد من گفت جعفر خلدی که...» (همان: ۱۵۴)

بی شک ذکر روایان متوالی در اول حکایت برای باورپذیری و واقع‌نمایی بیشتر داستان‌ها بوده است. هم چنان که در ابتدای طبقات الصوفیه نیز تصریح شده: «شیخ الاسلام گفت کی این اسناد دراز است لیکن نیکوست امامان بر امامان. گویی اسناد از حکایات نیکوتر است.» (همان: ۱۳)

در ابتدای یکی از حکایات کرامت اسرارالتوحید نوشته شده: «و از امیر امام عزالدین محمود بن ایلباشی شنودم، رحمه الله، که گفت از امیر سید بو علی شنودم که گفت که...» (محمد بن منور، ۱۳۷۱: ۵۸)

در شروع حکایتی از تذکره الاولیاء نیز آمده است: «نقل است که یکی از بزرگان گفت: احمد خضرویه را دیدم در گردونی نشسته، به زنجیرهای زرین. فریشتگان آن گردون را می‌کشیدند در هوا.» (عطار نیشابوری، ۱۳۷۲: ۳۵۱) نویسنده، در حکایت فوق‌الذکر، بر خلاف نویسندگان تذکره‌های دیگر، سلسله روایان ناشناس را آورده است.

سلسله روایان در حکایتی از نفاتح الانس نیز به تبعیت از طبقات الصوفیه، این گونه به کار

رفته است: «وی [ولید بن عبدالله السقا] گوید که ذوالنون گفت که در بادیه زنگی دیدم سیاه، هر گه که الله گفتم، سپید شدی. ذوالنون گوید: هر که الله یاد کند، در حقیقت صفت وی جدا گردد.» (جامی، ۱۳۷۰: ۳۳)

تعدد راویان

در بعضی از حکایات کرامت، هم زمان از دو یا چند راوی نام برده می‌شود که یک حکایت مشترک را بازگو کرده‌اند. استفاده نویسنده از این شیوه نیز برای باور پذیری و واقع‌نمایی بیشتر بوده است. «از خواجه بفتح غضایری و شیخ ابوبکر جانارو شنیدم که گفتند...» (محمدبن منور، ۱۳۶۷: ۷۹)

«ابو محمد حریری و ابواحمد مغازلی گویند که یهودی‌ای پیش ابراهیم آجری آمد به تقاضای چیزی که پیش وی داشت...» (جامی، ۱۳۷۰: ۴۳)

گاهی در حکایات طرائق الحقائق به جای تعدد راویان، به ذکر نام سند مکتوب، به همراه راوی یا در واقع نویسنده و راوی برمی‌خوریم: «و نیز در آن کتاب است که ابوموسی خادم شیخ گفت: خواب دیدم که عرش بر سر نهاده و می‌برم...» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۱۶۷)

دیدگاه درونی و بیرونی راوی

یکی دیگر از مسائلی که در بررسی ساختارهای قراردادهای روایی حائز اهمیت است، توجه به دیدگاه راوی است و این که آیا راوی می‌خواهد ذهنیت و بعد درونی اشخاص را مد نظر قرار دهد یا این که به بعد بیرونی و وقایع و حوادث می‌نگرد.

تروتان تودوروف، برای توضیح دیدگاه راوی، از اصطلاحات دید درونی و دید بیرونی و دید از داخل و دید از خارج استفاده می‌کند و می‌نویسد: «معمولاً برای قلمرو دید دو قطب انتهایی قائل می‌شوند، دید درونی و دید بیرونی یا حتی دید از داخل و دید از خارج. در واقع دید صرفاً بیرونی که به توصیف کنش‌های محسوس می‌پردازد، بدون این که هیچ گونه تفسیری را همراه شان کند و هیچ گونه تأثیری بر اندیشه قهرمان داستان داشته باشد، هرگز به گونه‌ای عام وجود ندارد، زیرا در این صورت به نامفهوم می‌انجامد... درونی‌ترین دیدها، دیدی است که تمامی اندیشه‌های شخصیت را به ما بنمایاند.» (تودوروف، ۱۳۹۲: ۶۶)

دیدگاه درونی راوی در حکایات کرامات عرفانی: در حکایتی از اسرارالتوحید آمده است: «از ابوالفضل محمد بن احمد عارف نوقانی روایت کرده‌اند که گفت: شیخ ما ابوسعید، قدس الله روحه العزیز، از نشابور با میهنه می‌آمد. چون به کوه درآمدیم، مردی با ما همراه بود. مگر آن مرد با خود

اندیشه کرد که این چه مردمانند؟ کلیچه و حلوا و طعام‌های خوش می‌خورند و می‌گویند که ما صوفی ایم! شیخ بر آن اندیشه او از راه کرامت، مطلع گشت. بدان سبب که نباید آن مرد را بدین اندیشه و اعتقاد که در حق این طایفه دارد، بد افتد و در دین او خللی پدید آید، آن مرد را بخواند و گفت: بدین پس کوه در شو و ما را خبری آر. آن مرد برخاست از پیش شیخ و به پس آن بالا در شد. ازدهایی عظیم دید آنجا. بترسید، پیش شیخ آمد از حال شده و از دست بیفتاده. شیخ گفت: چه دیدی؟ آن حال بگفت. شیخ گفت: او سال‌ها رفیق ما بوده است. آن مرد در پای شیخ افتاد و از آن انکار توبه کرد و پشیمان گشت. (محمدبن منور، ۱۳۷۱: ۱۵۰) در این حکایت، اگر چه راوی یکی از شخصیت‌های داستان است و عموماً باید زاویه دید او محدود و بیرونی باشد، ولی این راوی، اندیشه افراد را نشان می‌دهد و نه تنها دید بیرونی بلکه دید درونی هم دارد. نظیر این حکایت در اسرارالتوحید فراوان به کار رفته، زیرا کرامت اصلی شیخ ابوسعید، اشراف داشتن بر ضمایر و خواطر بوده است.

در حکایت کرامتی از طبقات الصوفیه نیز ذکر شده: «شیخ الاسلام گفت که آن شاگرد وی راست گفت. خرقانی گفت که من گفتم وی را که آن بوبکر شبلی بودید که مست بزیست و مست بمرد که شبلی دیدم در هوا پیش خویش رقص می‌کرد و مرا شکر می‌گفت.» (انصاری، ۱۳۸۰: ۴۷۳) آوردن عبارات «مست بزیست و مست بمرد» توجه به دید درونی و یا دید از داخل راوی، نسبت به شخصیت است.

«نقل است که یک بار یعقوب، علیه السلام، را به خواب دید. گفت: ای پیغمبر خدا این چه شور است که از بهر یوسف در جهان انداخته‌ای؟ چون تو را از حضرت، محبت بر کمال است، حدیث یوسف به باد بر ده. ندایی به سر او رسید که یا سری! دل نگه دار و یوسف را به او نمودند. نعره‌ای بزد و بی هوش شد. سیزده شبانروزی بی عقل افتاده بود و چون به عقل باز آمد [گفتند]: این جزای آن کس است که عاشقان درگاه ما را ملامت کنند.» (عطار نیشابوری، ۱۳۷۲: ۳۳۴) راوی این حکایت، عالم خواب شخصیت و ندهای درونی او را بازگو می‌کند. می‌توان گفت که به جز حکایات اسرارالتوحید که کراماتی بسیار، مربوط به اشراف داشتن بر افکار و ضمایر دارد، دید درونی در سایر حکایات کرامات عرفانی، اکثراً مربوط به دیدن عوالم خواب شخصیت‌ها و یا شنیدن ندهای درونی آن‌هاست.

دیدگاه بیرونی راوی در حکایات کرامات عرفانی: راوی، کرامت عبدالله مهدی باوردی را این گونه بیان می‌کند: «سید بوده از این قوم، استاد باحفص حداد به باورد شد نزدیک وی. وی را شاگردی می‌کرد و عبدالله مهدی آهنگر بود و سبب توبه و دست از کار بازداشتن وی آن بود که

آهنگری می‌کرد، وقتی آهن در آتش نهاده بود، نابینایی بر در دکان وی بگذشت می‌خواند: الملک یومئذ الحق للرحمن. عبدالله آن بشنید، آن آهن که در دست داشت از دست وی بیفتاد و خویشتن دست برد در آهن تافته و برداشت. شاگرد او آن بدید، بیفتاد و بی هوش شد. وی گفت شاگرد را، چه شدی؟ بنگریست آهن در دست خود دید، گفت: چون بوغستم، رستم. برخاست و برفت و دکان بگذاشت.» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۰: ۱۰۳-۱۰۲) دیدگاه روایت فوق‌الذکر، عمدتاً بیرونی است. گوئی راوی، دوربینی را به همراه دارد، همه وقایع و کنش‌ها را به عینه می‌بیند، سپس آن را برای مخاطب عرضه می‌دارد.

حکایت کرامتی از تذکره‌الاولیاء این گونه بیان شده است: «نقل است که روزی رابعه بر کوهی رفته بود. نخجیران و آهوان گرد آمدند و در وی نظاره می‌کردند. ناگاه حسن بصری پدید آمد. همه برمیدند. حسن چون آن بدید، متغیر شد و گفت: ای رابعه چرا از من رمیدند و با تو انس گرفتند؟ رابعه گفت: تو امروز چه خوردی؟ گفت: پیه آبه. گفت: تو پیه ایشان خورده‌ای، چگونه از تو نرمند؟» (عطار نیشابوری، ۱۳۷۲: ۷۸) اگرچه این حکایت از امور خارق‌العاده و کرامت‌ساختن می‌گوید ولی در واقع یک روایت بیرونی محسوب می‌شود، زیرا نویسنده، با دید عینی به مسائل نگریسته و کنش‌های محسوس را بیان داشته است.

کاربرد دیدگاه بیرونی راوی در نفعات الانس: «روزی ممشاد از در سرای خود بیرون شد سگی بانگ کرد. ممشاد گفت: لاله‌الاله، سگ بر جای بمرد.» (جامی، ۱۳۷۰: ۹۳)

«شیخ ابو عبدالله گفته با شیخ احمد، شبی بود و با ما کودکی بود از اصحاب وی که برای خواب او را به خانه خود بایست رفت. زمستان بود و آتش عظیم برافروخته بودند و احمد یحیی بر پای بود و وقت خوش بود در سماع. بعضی اصحاب گفتند: کیست که فلان کودک را به خانه خود رساند؟ هیچ کس جواب نداد و احمد بن یحیی دو اخگر بزرگ بر کف گرفت و آستین بر آن فرو گذاشت و کودک را گفت برخیز و وی را به در خانه وی رسانید و ما روشنایی آن اخگر را از بالای جامه او می‌دیدیم. آن کودک در خانه خود در آمد. آن دو اخگر را از دست بینداخت، انگشت شده بود. بعد از آن به مسجد در آمده نماز می‌گزارد تا بانگ نماز بامداد گفتند.» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۴۸۰-۴۷۹) در این حکایت، راوی، کرامت یکی از صوفیان را بیان می‌کند، ولی عمدتاً دید عینی و بیرونی دارد و به امور ذهنی و درونی شخصیت‌ها نمی‌پردازد.

اساساً کرامت باید دیده شود تا گواهی بر صداقت اولیا باشد، بدین جهت اکثر حکایات کرامات دید بیرونی دارد و راوی، مشاهدات خود را در این رابطه بیان می‌دارد. داستان‌های کرامات اسرارالتوحید در این زمینه مستثنی است؛ زیرا همان گونه که پیشتر نیز عنوان گردید، حکایات

کرامت‌ها در این کتاب به جهت کرامت خاص شیخ ابوسعید که اشراف داشتن بر ضمائر بوده، اکثراً با دیدگاه درونی و ذهنی بیان شده است.

دانای کل نامحدود و محدود

در کتاب‌های ساختارگرایی و روایت‌شناسی، اصطلاحی با عنوان نویسنده دانای کل، به کار رفته و در تعریف آن نوشته شده است: «راوی، نویسنده است و بر همه چیز آگاه و داناست، دانایی، بی مکان و بی زمان.» (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۰۴)

با نظر به این که در حکایات عرفانی راوی و نویسنده دو شخصیت مجزا از یکدیگرند. در اینجا، از اصطلاح دانای کل نامحدود استفاده می‌شود: «راوی از جایگاهی بیرون از دنیای داستان، به نقل از منابع کتبی و شفاهی، داستان را از زاویه دید سوم شخص روایت می‌کند و واقعه را شرح می‌دهد. راوی همه جا حضور دارد و بر تمام دنیای داستان، از فضا و زمان و مکان تا همه ابعاد وجودی شخصیت، ظاهر و باطن، خلق و خو، احساس و تفکر، گفتار و کردار و حتی بر انگیزه‌های او اشراف دارد.» (رضوانیان، ۱۳۸۹: ۷۵)

زمانی که گستره دید راوی، محدود است و گستردگی دانای کل نامحدود را ندارد، از اصطلاح دانای کل محدود استفاده می‌شود. در تعریف دانای کل محدود ذکر شده: «فقط ذهن یک راوی (معمولاً یکی از قهرمانان) را پیش رو داریم و گرچه نحوه برخورد و ذهنیت هم چنان کلی نگر و همه جا ناظر است ولی شیوه روایت از این نظر محدود است که داستان فقط از دید یک شخصیت دیده می‌شود. در دانای کل محدود، زاویه دید متمرکز به یک نقطه است و قدرت تحرک ندارد ولی می‌تواند محیط درونی و اطراف خود را ببیند.» (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۰۶)

میرصادقی درباره دانای کل محدود می‌نویسد: «این زاویه دید که نسبت به زاویه دید عقل کل تازگی دارد، پیش از این به صورت زاویه دید اول شخص متداول بود. هنری جیمز اولین بار آن را گسترش داد و داستان را از تخت پادشاهی دانای کلی نویسنده داستان‌های همه چیز دان پائین آورد و نویسنده همه چیز دان به یکی از شخصیت‌های داستان تبدیل شد که اطلاعات و معلوماتش از مسائل و وقایع کامل نیست.» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۳۹۹)

دانای کل نامحدود در حکایات کرامات عرفانی: در طبقات الصوفیه آمده است: «ابوالاسود راعی بود از مشایخ او ایذ که وقتی اهل را گفت در بادیه، کی پدرود باش که من رفتم. خواهر وی مطهره وی از شیر پر کرد و فرا وی داد، وی برفت از راه بازگشت و گفت که آب ندارم کی طهارت کنم، مرا آب واجب تر از شیر. تهی کرد و آب برد برفت، هرگاه کی طهارت خواستی کرد، آب فرو آمدی و چون تشنه و گرسنه شدی، شیر فرو آمدی.» (خواججه عبدالله انصاری، ۱۳۸۰: ۲۷) راوی این

حکایت، دانای کل نامحدود است، زیرا در خلوت و جلوت با شخصیت همراه است و همه حرکات و رفتار را به عینه می‌بیند. اساساً به علت این که راوی اکثر حکایات طبقات الصوفیه، شیخ الاسلام است و وی راوی اصلی حکایات و یا یکی از شخصیت‌های حاضر در حکایت نیست، بنابراین بیشتر حکایات کرامت در این کتاب از نوع دانای کل نامحدود است.

صاحب تذکره الاولیاء نوشته است: «نقل است که حبیب را در خانه‌ای تاریک، یک سوزن از دست در افتاد. خانه روشن شد. حبیب دست بر چشم نهاد. گفت: نی نی، ما سوزن جز به چراغ ندانیم جست.» (عطار نیشابوری، ۱۳۷۲: ۶۵) حکایت مذکور، از نوع دانای کل نامحدود و با زاویه دید سوم شخص نوشته شده است. راویان حکایات کرامات تذکره الاولیاء نیز اکثراً دانای کل نامحدود هستند، زیرا که بیشتر داستان‌های کرامات این کتاب، از زبان راویان نامعلوم نقل شده است. «وقتی ابو عبدالله مغربی بر سر کوه سینا سخن می‌گفت. سخن به جایی رسید که گفت: بنده به او چندان نزدیکی جوید که فرو ماند فرد را. سنگ از کوه بجنبید و پاره پاره می‌شد و به‌همون می‌آمد.» (جامی، ۱۳۷۰: ۹۰) در حکایت فوق، راوی با شخصیت داستان تا کوه سینا رفته، مناجات و نجوای او را شنیده و پاره پاره شدن کوه را نیز مشاهده کرده است، بنابراین، از نوع دانای کل نامحدود محسوب می‌شود.

کاربرد راوی دانای کل نامحدود در طرائق الحقائق: «آورده‌اند روزی حضرت قطب الاقطاب ابوالجناب با بعضی از اصحاب نشستند بودند که بازی در هوا صعوه‌ای را دنبال کرده بود، ناگاه اول نظر شیخ بر صعوه افتاد. صعوه برگشت و پای باز، گرفته پیش شیخ آورد.» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۱۰۴)

دانای کل محدود در حکایات کرامات عرفانی: در طبقات الصوفیه ذکر شده: «شیخ الاسلام گفت: ممشاد دینوری گوید که در نیم خواب بودم در مسجد. در خواب با من گفتند که خواهی دوستی از آن ما ببینی؟ خیز به سر تل تویه شو تا ببینی. بیدار شدم. برف آمده بود، رفتم بر سر کوه تویه. خواص را دیدم در میان برف مربع و چند سپری گرد بر گرد وی تهی ز برف، کی چندان برف نیامده بود بر سر وی و وی در عرق غرق دادند که وی را گفتم که این منزلت به چه چیز یافتی؟ گفت: به خدمت فقرا.» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۰: ۲۸۹) در این حکایت راوی یکی از شخصیت‌های داستان است و یا به عبارتی دیگر، از زبان یکی از شخصیت‌ها، داستان روایت می‌شود. در امثال این حکایات، راوی، فقط آن چه را حس می‌کند، می‌شنود و یا به چشم مشاهده می‌نماید، می‌تواند روایت می‌کند، بنابراین زاویه دید او محدود است.

در حکایتی از اسرارالتوحید ذکر شده: «خواجه علیک درعززه گفت: من در نیشابور بودم. مرا اندروای دیدار شیخ پدید آمد. از نیشابور پای افزار کردم و به شبانروزی، از نیشابور به میهنه آمدم. چون به کنار میهنه رسیدم، خواستم که غسلی کنم و بر آن غسل در میهنه شوم به خدمت شیخ. چون به کنار آب شدم، درویشی را دیدم، می‌آمد. من هنوز پای افزار بیرون نکرده بودم. آن درویش گفت: شیخ می‌گوید: همچنان بیای. خواجه علیک گفت: من همچنان پیش شیخ شدم و شیخ بر دوکان در مشهد نشسته بود. گفت: کرسی بیارید تا هم اینجا پای افزار بیرون کند. کرسی بیاوردند و پیش شیخ بنهادند و هم آنجا پای افزار بستند. شیخ گفت: بزرگ بود هر که یک قدم از برای این حدیث بردارد. آن گه گفت: تا نینداری که تو آمده ای، مات آورده‌ایم.» (محمدبن منور، ۱۳۷۱: ۱۶۴) حکایت فوق از زبان یکی از شخصیت‌ها بیان شده و همه ویژگی‌های نوع دانای کل محدود را داراست.

کاربرد دانای کل محدود در نفحات الانس: «وی گفته: وقتی در مسجدی نشسته بودم و کودکی را قرآن تعلیم می‌کردم، یوسف بن الحسین بر آنجا بگذشت. مرا گفت: شرم نداری که مختشی را قرآن تعلیم می‌کنی؟ من با خود گفتم: سبحان الله! کودکی خرد بهشتی را چنین می‌گوید! بسی برنیامد که آن کودک را با مختشان دیدم. به خدمت وی رفتم و ارادت گفتم.» (جامی، ۱۳۷۰: ۱۰۰)

«ذوالنون مصری می‌گوید: در طواف بودم، دیدم که نوری بدرخشید که بریق آن به آسمان رسید، در تعجب ماندم و طواف تمام نمودم و پشت به دیوار کعبه باز نهادم و در آن نور فکر می‌کردم. ناگاه آواز اندوهگین به گوش من آمد. در پی آواز برفتم، دیدم که جاریه‌ای به استار کعبه درآویخته است...» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۲۱۷) راوی در این حکایت، آنچه را به چشم دیده و به گوش شنیده، بیان کرده است، بنابراین دیدی محدود دارد.

اگر چه راوی دانای کل نامحدود با ساختار و شکل‌شناسی راوی داستان‌های کرامت عرفانی سازگارتر است ولی همان گونه که در نمونه‌ها ملاحظه گردید، راوی دانای کل محدود نیز در همه این آثار کاربرد دارد.

راوی - نویسنده و راوی - قهرمان

راوی نویسنده یا من نویسنده: در باره من نویسنده بیان شده: «یکی از ویژگی‌های زبانی متون ادبی (و من جمله داستان) این است که من این متون الزاماً همان من نویسنده نیست و فقط در زندگی نامه این دو یکی است.» (اخوت، ۱۳۷۱: ۹۸) اگر چه داستان‌های عرفانی را از جهتی می‌توانیم نوعی زندگی نامه محسوب کنیم، ولی به اذعان خود نویسندگان تذکره‌ها، در همه آثاری که این داستان‌ها در آن‌ها آمده، به جز تعداد اندکی از حکایات کرامات طرائق الحقائق که ذکر معاصران نویسنده است، راوی و نویسنده، در این آثار دو شخصیت مجزا از یکدیگر هستند. این امر به

گونه‌ای است که حتی زمانی که نویسنده، نامی از راوی به میان نمی‌آورد، ما می‌توانیم راوی ناشناسی را برای آن حکایت فرض بگیریم و حکایت را از زبان او بازگو نماییم.

راوی - نویسنده در حکایات کرامات عرفانی: نمونه‌ای از حکایات کرامت راوی - نویسنده از کتاب طرائق الحقائق: «شبی در اوقات زمستان که برف اطراف را گرفته و گدوک‌ها را بسته، در خلوت خانه حضورش نشسته، ملاحسنعلی خادم خبر آورد که حاجی میرزا سیدعلی اصفهانی از راه رسیده، به قصد شرف یابی بار یافت و از سرما و سختی راه صدمات کشیده، زیاد ناتوان بود. در خاطر راقم، این خیال خطور نمود که چه می‌شد در یکی از شهرها و سواد اعظم مسکن می‌نمودند که بر طالبین صدمه راه کمتر وارد می‌آمد. آن جناب روی به حقیر نموده، این دو بیت سرود: می‌توانم آن که بی این انتظار / ره دهم بنمایم راه گذار / لیک شیرینی و لذات مقرر / هست بر اندازه رنج سفر» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ج ۳، ۵۴۲-۵۴۱)

راوی - قهرمان یا من قهرمان در حکایات کرامات عرفانی: «در اینجا راوی، دیگر فقط شاهد نیست بلکه خود یکی از اشخاص داستان است... من قهرمان معمولاً داستان زندگی خود را تعریف می‌کند.» (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۰۹) اما دلیل این که بعضی نویسندگان از راوی - قهرمان استفاده می‌کنند، این گونه بیان گردیده است: «وقتی داستان، از زبان کسی نقل می‌شود که خود نیز در ماجرای آن سهم عمده را داشته است، خواننده بیشتر آماده پذیرش آن می‌شود. نمونه موفق و معروف آن، داستان روبینسون کروزو است که شخصیت اول داستان همان کسی است که از زبان او ماجرای خارق العاده داستان گفته می‌شود؛ یعنی راوی- قهرمان است.» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۳۸۸)

در حکایتی از طبقات الصوفیه نوشته شده: «شیخ بوالحسن مالکی گوید، کی شیخ بوحمزه خراسانی گفت: سالی به حج رفته بودم در راه ناکام، فراچاه افتادم، در بادیه دو تن بگذشت بر سرچاه. گفتم کی یاری خواهم، بازگفتم که نخواهم و چیز نگویم. ایشان سرچاه سخت کردند و رفتند. شیری آمد و مرا بر کشید. هاتفی آواز داد یا باحمزه ایس ذالمحسن نجیناک بالتلف من التلف.» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۰: ۱۲۵)

اصولاً نباید روایات راوی- قهرمان در حکایات کرامت‌های عرفانی دیده شود، زیرا این گونه روایات با تعریف کرامت سازگار نیست. «مشایخ در اظهار کرامات نکوشیده‌اند، بلکه در کتمان و ستر آن جد و جهد بسیار نموده‌اند و یک فرق میان نبی و ولی این است که انبیا به اظهار معجزات مأمورند و اولیا به کتمان کرامات مأمور.» (محمدبن منور، ۱۳۷۱: ۵۴) «از اهل عرفان و تصوف که به دنبال تزکیه هستند، انتظار مفاخره نمی‌توان داشت، چون تصور می‌شود این افراد چنان مستغرق سلوک و خودسازی‌اند و به دنیا و مردمان پشت کرده‌اند که مجالی برای خودستایی و اعتنایی به

مفاخره نداشته باشند؛ زیرا مفاخره متعلق به کسانی است که می‌خواهند اظهار وجود نمایند و این اظهار وجود با رنگ تعالیم صوفیانه در تناقض است.» (رضایی، ۱۳۹۳: ۷۳ - ۷۲)

البته ممکن است، آشکار کردن کرامت برای مصلحتی بوده باشد، از آن جمله در حکایتی از نفحات الانس آمده است: «از وی آورند که گفته است: وقتی که به عمل آجر مشغول بودم. در میان خشت‌هایی که زده بودند می‌رفتم. ناگاه شنیدم که خشتی مر خشت دیگر را گفت: سلام بر تو باد که امشب به آتش در می‌آیم. مزدوران را منع کردم از آن که خشت‌ها را به آتش درآرند و همه را به آن حال بگذاشتم و بعد از آن دیگر خشت نپختم.» (جامی، ۱۳۷۰: ۴۴-۴۳)

هم چنین در طرائق الحقایق آمده است: «آورده‌اند که گفت: عهد کردم چیزی نخورم مگر حلال. وقتی در بیابان‌ها می‌گشتم تا به انجیر بنی رسیدم، دست دراز کردم تا بخورم از آن انجیرین، آواز آمد که عهد خود نگاهدار و از من مخور که ملک یهودی ام.» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۴۵۵)

پس نگاه و پیش نگاه روایت

یکی از مطالبی که روایت‌شناسان به آن توجه داشته‌اند، زمانمندی روایت و از آن جمله ترتیب زمانی است. «راوی / شخصیت می‌تواند، رویدادهای گذشته (پس نگاه، فلاش بک) یا آینده را شرح دهد. (در مورد رویدادهای آینده، شخصیت‌ها می‌توانند در باره آن‌ها حدس بزنند که آن را پیش بینی یا آینده نگری می‌نامند یا از آن‌ها آگاهی داشته باشد که به آن پیش نگاه، فلاش فوروارد می‌گویند) رویدادهای پس نگاه یا پیش نگاه شاید چند لحظه یا چند سال از اکنون روایت فاصله داشته باشد.» (مارتین، ۱۳۹۳: ۹۱) همان گونه که بیان شد، مارتین پس نگاه و پیش نگاه را مربوط به راوی یا شخصیت می‌داند اما تودوروف معتقد است که «راوی است که میان سخن مستقیم و سخن انتقالی، میان ترتیب تقویمی رویدادها و زمان پریشی‌ها گزینش می‌کند.» (تودوروف، ۱۳۹۲: ۷۲-۷۱)

پس نگاه و پیش نگاه روایت در حکایات کرامات عرفانی: راوی در حکایات کرامت از گذشته سخن می‌گوید؛ یعنی زمان روایت گذشته است اما گاهی اوقات نگاهی به آینده و گاهی نیز نگاهی به گذشته دورتر دارد و البته همه این موارد، یا برای پیش بینی و یا برای شرح واقعه‌ای است.

«شیخ الاسلام گفت که حسین کوشانی مرا گفت که شیخ بوعثمان مغربی گفت: آن روز که من از دنیا بروم، فریشتگان خاک پاشند. حسین گفت: چون وی برفت. من حاضر بودم در نشاپور، کس کس را بندید از گرد و خاک.» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۰: ۲۰۱-۲۰۰) این حکایت در صفحه ۸۷ نفحات الانس و ۵۴۹ طرائق الحقائق نیز آمده است. راوی در این حکایت نگاهی به آینده دارد و راوی دوم تحقق این آینده نگری را بیان داشته است.

«کمال الدین بوسعید عمم گفت که با پدرم خواجه بوسعید و جدم خواجه بوطاهر رحمه الله به

سرخس شدید پیش نظام الملک، رحمه الله علیه، به سلام. گفت در آن وقت که شیخ بوسعید قدس الله روحه العزیز به طوس آمد، من کودک بودم با جمعی از کودکان بر سر کوی ترسایان ایستاده بودم. شیخ می‌آمد با جمعی بسیار، چون فرا نزدیک ما رسید، روی فرا جمع کرد و گفت: هر کرا می‌باید که خواجه جهان را ببیند، اینک آنجا ایستاده است و اشارت به ما کرد. ما به یک دیگر می‌نگریستیم به تعجب تا این سخن که را می‌گوید که ما کودکان بودیم و ندانستیم. امروز از آن تاریخ چهل سال است اکنون معلوم شد که این اشارت به ما کرده است.» (محمدبن منور، ۱۳۷۱: ۵۸-۵۹) در این حکایت راوی ابتدا گذشته را شرح می‌دهد سپس به زمان حال روایت بر می‌گردد و پیش بینی و کرامت شیخ را تأیید می‌نماید.

«نقل است که شبی بر سر انگشتان پای ایستاد، از نماز خفتن تا سحرگاه. خادم آن حال مشاهده می‌کرد و خون از چشم شیخ بر خاک می‌ریخت. در تعجب ماند، بامداد از شیخ پرسید که آن حال چه بود؟ ما را از آن نصیبی کن. شیخ گفت: اول قدم که رفتم به عرش رسیدم. عرش را دیدم چون گرگ لب آلوده شکم تهی. گفتم: ای عرش به تو نشان می‌دهند که الرحمن علی العرش استوی. بیا تا چه داری؟ عرش گفت: چه جای این حدیث است؟ که ما را به دل تو نشان می‌دهند که انا عندالمنکسره قلوبهم. اگر آسمانیانند از زمینان می‌جویند و اگر زمینانند، از آسمانیان می‌طلبند و اگر پیر است از جوان می‌طلبند و اگر زاهد است از خراباتی می‌جویند و اگر خراباتی است از زاهد می‌طلبند.» (عطار نیشابوری، ۱۳۷۲: ۱۸۷-۱۸۶) نگاه روایت از زمان آن، متوجه گذشته دورتر شده است و راوی این را از زبان شخصیت باز می‌گوید. در کتاب تذکره الاولیا، پس نگاه و پیش نگاه روایت هر دو کاربرد دارد.

معصوم علی شاه که حکایاتش را از کتب مختلف از جمله تذکره الاولیای عطار نیشابوری اخذ کرده، پس نگاه و پیش نگاه را در زمانندی روایات به کار گرفته است. «صاحب تذکره الاولیا نقل می‌نماید که از او پرسیدند که ابتدای حال تو چگونه بوده است؟ گفت: روزی داعی به دکان من برگذشت، من چیزی بدو دادم که به درویشان ده. گفت: خیرک الله آن روز که این دعا بگفت، دنیا بر دل من سرد شد تا روزی که معروف کرخی می‌آمد و کودکی یتیم با او همراه بود، گفت: این را جامه کن. جامه کردم. معروف گفت: خداوند دنیا را بر دل تو دشمن گرداند و تو را از این شغل راحت دهد. من به یک بارگی از دنیا فارغ آمدم از برکات دعای معروف.» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۳۷۳) در حکایت فوق، راوی در میانه روایت نگاهش را تغییر می‌دهد و متوجه زمانی دیگر در گذشته می‌شود.

همان گونه که با مثال‌ها و مصداق‌ها نشان داده شد، در حکایات کرامت، اصل زمانندی و

ترتیب زمانی رعایت گردیده است. راوی اگر چه زمان گذشته را بیان می‌دارد ولی گاهی زمان آینده و گاهی نیز زمان گذشته دورتر را شرح می‌دهد و این زمانمندی به وسیله خود راوی یا از زبان یکی از شخصیت‌ها محقق می‌شود.

کلام مستقیم و غیرمستقیم

حکایات کرامت عرفانی، تنها شامل نقل صرف از جانب راوی نیست بلکه حاوی نقل قول‌هایی نیز هست که راوی، از زبان شخصیت‌ها بیان می‌کند، این نقل قول‌ها ویژگی‌های خاص دارد و نشان دهنده توانمندی نویسنده در ارائه مطالب است. ابراهیم یونسی در باره اهمیت آوردن نقل قول در داستان می‌نویسد: «به یاری نقل می‌توان وقایعی را که به فراهم کردن بحران‌ها کمک می‌کند، به سرعت ترسیم کرد و وارد داستان نمود و بدین وسیله اطلاعات لازم را در اختیار خواننده گذاشت، کاری کرد که گفته‌ها و کرده‌های اشخاص داستان را دریابد و ارزیابی کند. مبتدی همیشه میل دارد فزون از اندازه از این شیوه استفاده کند. راست است، بر عهده گرفتن نقش دانای کلی که به همه چیز وارد است و همه چیز را می‌داند و می‌بیند و می‌تواند پیش بینی کند ساده است، اما وظیفه نویسنده این است که اشخاص داستان خود را به حرکت وادارد و آن چه را که خود می‌خواهد بگوید با زبان ایشان بگوید و از خلال اعمال ایشان به خواننده نشان دهد.» (یونسی، ۱۳۵۱: ۲۲)

معمولاً راوی به سه شیوه می‌تواند نقل قول کند: کلام مستقیم، غیرمستقیم و غیر مستقیم آزاد.

نکته‌ای که در اینجا باید ذکر گردد، این است که گفتار مستقیم و غیرمستقیم بعد از افعالی مانند گفت، گفتند یا نظیر این‌ها می‌آید ولی در کلام غیرمستقیم آزاد این افعال ذکر نمی‌شود.

کلام مستقیم، مانند: او گفت: من راهی سفر دور و درازی می‌شوم.

کلام غیرمستقیم، مانند: او گفت که او راهی سفر دور و درازی می‌شود.

کلام غیرمستقیم آزاد، مانند: راهی سفر دور و درازی می‌شود.

اهمیت دانستن کلام مستقیم و غیرمستقیم از آن جهت است که: «۱- در کلام مستقیم از زمان شخصیت و در کلام غیر مستقیم از زمان راوی استفاده می‌شود. ۲- در کلام مستقیم از ضمائر شخصیت و در کلام غیرمستقیم از ضمائر راوی استفاده می‌شود. ۳- کلام مستقیم، لغات و رنگ و بوی شخصیت را دارد، کلام غیرمستقیم لغات و رنگ و بوی راوی را دارد.» (تولان، ۱۳۹۳: ۲۳۴)

کلام مستقیم و غیرمستقیم در حکایات کرامات عرفانی: در حکایتی از طبقات الصوفیه ذکر شده: «وی برفت از راه بازگشت و گفت که آب ندارم کی طهارت کنم، مرا آب واجب تر از شیر...» (خواجeh عبدالله انصاری، ۱۳۸۰: ۲۷) در حکایت فوق‌الذکر با وجود این که کلام با حرف ربط «که»

آمده است ولی در واقع باید آن را کلام مستقیم به حساب آوریم، زیرا هم از زبان شخصیت گفته شده و هم ضمایر شخصیت را دارد.

نقل قول‌های یکی از حکایات کرامت اسرارالتوحید، این گونه است: «بو عبدالله باکو گفت: این چیست؟ استاد امام گفت: شیخ بوسعید مجلس خواهد گفت. بنشین تا بشنوی. بو عبدالله گفت: من او را منبلم، یعنی معتقد نیستم. استاد گفت: من هم بودم تا آنچه حقیقت بود بدیدم. تو بنشین تا ببینی.» (محمدبن منور، ۱۳۷۱: ۸۳) در این حکایت نقل قول‌ها همه مستقیم و بدون حرف ربط «که» آمده است.

«نقل است که یک بار سه شبانروز چیزی نخورد. روز چهارم در راه یک دینار دید. بر نداشت. گفت: از کسی افتاده باشد! برفت تا گیاه برچیند و بخورد. گوسفندی دید که نانی گرم در دهان گرفته، بیامد و پیش او نهاد. گفت: مگر از کسی ربوده باشد. روی بگردانید. گوسفند به سخن درآمد و گفت: من بنده آن کسم که تو بنده‌اویی. بگیر، روزی خدا از بنده خدا. گفت: دست دراز کردم تا نان بگیرم. نان در دست خود دیدم و گوسفند ناپدید شد.» (عطار نیشابوری، ۱۳۷۲: ۲۷) نقل قول‌ها همه مستقیم و بدون حرف ربط «که» می‌باشد و زمان و ضمایر شخصیت را دارد.

در حکایت کرامتی از نفحات الانس این گونه ذکر شده: «و هم این محمد منصور وقتی سخن می‌گفت با جمع و همانا که سخن به ذکر ملامت و ملامتی انجامیده بود. یکی گفت: سخن ملامتی نه سخن ماست. ما که اینیم؟ وی جواب داد که عند ذکر الصالحین تنزل الرحمه. در ساعت بازاران در استاد بی هیچ میغ.» (جامی، ۱۳۷۰: ۶۲) نقل قول‌ها با حرف ربط «که» و بدون حرف ربط به کار رفته است، ولی هر دو نقل قول مستقیم است و رنگ و بوی شخصیت را دارد.

کاربرد نقل قول مستقیم در کتاب طرائق الحقائق: «نقل است که حسن از کسان حجاج بگریخت به صومعه حبیب رفت. سرهنگان برسیدند حبیب را گفتند: حسن کجاست؟ گفت: در صومعه. آن‌ها در صومعه درشدند و حسن را نیافتند. حبیب را گفتند: آنچه حجاج به شما می‌کند لایق است از آن که دروغ می‌گویید. حبیب گفت: حسن آنجا است، اگر او را ندیدید من چه کنم؟ دیگر باره در رفتند و ندیدند و برفتند. حسن از صومعه بیرون آمد و گفت: ای حبیب، حق استادی نگه داشتی و مرا نشان دادی! حبیب گفت: ای استاد، به سبب راست گفتن من خلاص شدی، اگر دروغ گفتمی هر دو هلاک شده بودیم. حسن گفت: چه خواندی که مرا ندیدند؟ گفت: ده بار آیه الکرسی و ده بار آمن الرسول و ده بار قل هو الله احد و گفتم: الاهی حسن را به تو سپردم.» (معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۷۷)

نتیجه‌گیری

راوی در حکایت‌های کرامات عرفانی برخلاف بعضی از رمان‌های امروزی، شخصی کاملاً متعین ولی گاهی ناشناس است. صاحب کتاب طبقات الصوفیه سعی دارد حتی المقدور نام راویان را ذکر نماید زیرا عقیده دارد، اسناد از حکایات نیکوتر است. نویسنده کتاب اسرارالتوحید، حکایات زیادی را از زبان راویانی که از اصحاب شیخ ابوسعید بوده‌اند، روایت کرده است.

حکایات کرامت، اگر چه از امور خارق العاده و غیر متعارف سخن می‌گوید ولی راویان این حکایت‌ها، با هر دو دید درونی و بیرونی به نقل رویدادها پرداخته‌اند. اصولاً به جهت این که کرامت باید مشاهده گردد تا گواهی بر صداقت اولیا باشد، اکثر حکایات کرامات، دید بیرونی دارند. کتاب اسرار التوحید از این امر مستثنی است، زیرا در این کتاب، به جهت نشان دادن کرامت خاص شیخ ابوسعید که اشراف داشتن بر ضمائر و خواطر است، دیدگاه درونی راوی، بیشتر مشاهده می‌گردد.

راوی بیشتر حکایات کرامات عرفانی، دانای کل نامحدود است، زیرا دانای کل نامحدود، با بیان حکایت‌های کرامات سازگارتر است، اما با این وجود دانای کل محدود نیز در همه این آثار دیده می‌شود.

به جز مجلد سوم کتاب طرائق الحقائق که در بعضی از حکایات آن راوی و نویسنده یک شخصیت است، در دیگر تذکره‌ها، اصطلاح راوی - نویسنده کاربرد ندارد، زیرا اساساً در این حکایات، راوی و نویسنده، دو شخص مجزا از هم هستند و این نوع ادبی، زندگی نامه خود نوشت محسوب نمی‌شود. با وجود این که شیوه راوی - قهرمان با تعریف اصطلاح کرامت سازگار نیست، اما از این شیوه به جز کتاب اسرارالتوحید در سایر تذکره‌ها استفاده شده است.

راوی در حکایات کرامات، از گذشته سخن می‌گوید، اما گاهی اوقات به جهت ذکر یک پیش‌بینی، نگاهی به آینده (پیش‌نگاه) و گاهی نیز به علت شرح واقعه‌ای، نگاهی به زمان گذشته روایت (پس‌نگاه) دارد. راوی، این زمانمندی را از زبان خود یا یکی از شخصیت‌ها بیان می‌دارد.

حکایت‌های کرامت‌های عرفانی، شامل نقل صرف راوی نیست بلکه حاوی نقل قول‌هایی نیز هست که راوی از زبان شخصیت‌ها بیان می‌کند. این نقل قول‌ها، عمدتاً مستقیم است و زمان، ضمائر و رنگ و بوی شخصیت را دارد.

منابع و مأخذ:

- ۱- اخوت، احمد، (۱۳۷۱)، دستور زبان داستان، تهران: فردا.
- ۲- ارجی، علی اصغر، (بی تا)، «درآمدی بر داستان‌های صوفیانه، قصه‌های کرامت»، پژوهش نامه فرهنگ و ادب، صفحات ۱۳۲ - ۱۱۱
- ۳- انصاری، خواجه عبدالله، (۱۳۸۰)، طبقات الصوفیه، تصحیح: حسین آهی، تهران: فروغی.
- ۴- تودوروف، تزوتان، (۱۳۹۲)، بوئیقای ساختارگرا، ترجمه: محمد نبوی، تهران: آگاه.
- ۵- تولان، مایکل، (۱۳۹۳)، روایت‌شناسی، ترجمه: سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سروش.
- ۶- جامی، عبدالرحمن بن احمد، (۱۳۷۰)، نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح: محمود عابدی، تهران: اطلاعات.
- ۷- رزمجو، حسین، (۱۳۷۲)، انواع ادبی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۸- رضایی، مهدی، (۱۳۹۳)، «مفاخره‌های صوفیانه»، پژوهش‌های ادب عرفانی، شماره ۲۷، صفحات ۹۸-۷۱
- ۹- رضوانیان، قدسیه، (۱۳۸۹)، ساختار داستانی حکایت‌های عرفانی، تهران: سخن.
- ۱۰- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، (۱۳۷۲)، تذکره الاولیاء، تصحیح: محمد استعلامی، تهران: زوار.
- ۱۱- کالر، جانانان، (۱۳۸۸)، بوئیقای ساخت گرا، ترجمه: کوروش صفوی، تهران: مینوی خرد.
- ۱۲- مارتین، والاس، (۱۳۹۳)، نظریه‌های روایت، ترجمه: محمد شهباء، تهران: هرمس.
- ۱۳- محمدبن منور، (۱۳۷۱)، اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصحیح: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- ۱۴- معصوم علی شاه، محمد معصوم، (۱۳۸۲)، طرائق الحقایق، تصحیح: محمدجعفر محجوب، تهران: سنایی.
- ۱۵- معین، محمد، (۱۳۷۶)، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۶- میرصادقی، جمال، (۱۳۸۰)، عناصر داستان، تهران: سخن.
- ۱۷- ناظمیان، هومن، (۱۳۹۳)، از ساختارگرایی تا قصه، تهران: امیرکبیر.
- ۱۸- یونسی، ابراهیم، (۱۳۵۱)، هنر داستان نویسی، تهران: امیرکبیر.